

# پیش به سوی انتخاب‌های خوب

تألیف

الیزابت کول

ترجمه

سید نادر آزادصفت

کارشناسی ارشد روان‌شناسی

تصویرگر

تاتیانا کیم



## کوچولوی دوست‌اشتنی!

تا حالا شده بخوای تصمیمی بگیری و با خودت بگی تصمیمم درسته یا نه؟ خب، همه آدم‌ها بعضی وقتا همین فکر رو با خودشون می‌کنن. درست مثل ملیسا، همه ما یه وقتایی نمی‌دونیم چه تصمیمی بگیریم. امیدوارم که با راهنمایی این کتاب، به اهمیت عواقب کارهایی که انجام می‌دی پی ببری و یاد بگیری که قبل از هر کاری خوب فکر کنی. می‌خوام ماجرای ملیسا رو برات تعریف کنم و امیدوارم از این کتاب خوشت بیاد و بهت کمک کنه انتخاب‌های خوبی توی زندگی انجام بدی! نظرها و بازخورد تو یه دنیا برام ارزش داره و بهم کمک می‌کنه داستان‌های جالب‌تری براتون بنویسم. آره، ملیسا ماجراهای بیشتری در پیش داره! می‌تونی حدس بزنی ماجرای بعدی چیه؟ نظر خودتو برام بفرست، شاید در نوشتن یکی از کتابای آینده بهم کمک کنه. خیلی جالبه مگه نه؟

از اینکه در این سفر اکتشافی شگفت‌انگیز با من همراه هستی خیلی ممنونم. بی‌صبرانه منتظر نظرات شما هستم! می‌تونی نظر خودتو به آدرس [moc.liamg@rohtua.elochtebazile](mailto:moc.liamg@rohtua.elochtebazile) ارسال کنی یا به سایت [moc.rohtua-elocce.www](http://moc.rohtua-elocce.www) سر بزنی. نظر تو برام خیلی ارزشمند!

با عشق

الیزابت کول







ملیسا دوست دارد در پارک بازی کند. دوست دارد به دیگران کمک کند و مهربانی را همه جا پخش کند. اما بعضی وقتها نمی تواند تصمیم درستی بگیرد و این طوری با رفتارهایش دیگران را ناراحت می کند.



روزی، ملیسا همراه با مادرش برای خرید به بازار رفت. مادرش برای او عروسک زیبایی خرید، اما ملیسا نمی‌توانست صبر کند و دوست داشت زودتر به خانه برگردد تا با عروسک جدیدش بازی کند. وقتی به خانه رسید، عروسک را به برادر کوچکش نشان داد. ناگهان برادرش آن را از دستش گرفت و در کاسه سوپ انداخت.

ملیسا چشمانش را تا می‌توانست باز کرد و گونه‌هایش قرمز شدند و نزدیک بود که خشم مثل آتشفشان از سرش بیرون بزند. شروع به داد زدن کرد، اما کافی نبود. اسباب‌بازی مورد علاقه برادرش را برداشت و آن را شکست.

